

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده تقیه

تاریخ: ۱۳ آذر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مشروعیت قاعده تقیه\_ بررسی اشکال سوم و چهارم

مصادف با: ۲۶ ربیع الاول ۱۴۴۰

جلسه: ۱۶

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

اشکال اول و دوم را ما مطرح کردیم نسبت به مشروعیت تقیه و چهار اشکال دیگر در اینجا مطرح است که باید ذکر شود.

**اشکال سوم**

اشکال سوم این است که تقیه با بعضی از اصول مسلم دینی و اسلامی، سازگاری ندارد. مثل امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، ضرورت تبلیغ دین و امثال اینها که به جهت همین ناسازگاری مشروعیت آن زیر سوال می‌رود.

به عبارت دیگر در اینجا می‌شود یک قیاس استثنائی تشکیل داد که اگر تقیه مشروع و جایز باشد، لازمه اش تعطیلی برخی اصول قطعی و ضروری دین مثل جهاد و تبلیغ دین و امر به معروف و نهی از منکر است. لکن التالی باطل، فالمقدم مثله. این شکلی است که برای این قیاس می‌توان ذکر کرد. در این قیاس استثنائی، بطلان تالی روشن است. یعنی اینکه این اصول تعطیل بردار نیستند به این معنا که ما نمی‌توانیم جهاد و امر به معروف و امثالهم را کنار بگذاریم، این کاملاً واضح و روشن است.

عمده اثبات ملازمه بین مقدم و تالی است، یعنی مقدمه اول این قیاس که ملازمه بین مشروعیت تقیه و تعطیلی این اصول و ارکان است.

مستدل در بیان این ملازمه ادعا می‌کند که اگر تقیه مشروع باشد، معنایش این است که انسان با مخالفین همراهی کند، یا از خوف ضرر و یا بخاطر مصلحت. همراهی با مخالفین هم بطور طبیعی در مثل جهاد معنایش این است که جهاد ترک شود. چون در جهاد خوف ضرر است. اگر کسی با این استدلال بگوید که من برای حفظ جان و مال و آبروی خودم تقیه بسوی جهاد نمی‌روم و این چیزی است که دین اجازه داده است، پس جهاد تعطیل می‌شود.

یا مثلاً کسی که به استناد تقیه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، به اعتبار اینکه خوف ضرر دارد، کار خلاف هم نکرده است. پس نهایتاً مشروعیت تقیه منجر می‌شود به تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر.

یا مثلاً اصل تبلیغ دین که خیلی مهم است؛ اگر قرار باشد انسان‌ها از خوف ضرر و یا به خاطر مصلحت‌ها حق را اظهار نکنند، معارف دینی را بیان نکنند و خود دین به آن‌ها این اجازه را داده باشد، منجر به این می‌شود که باب تبلیغ دین هم بسته شود.

پس مشروعیت تقیه و جواز تقیه، ملازمه دارد با تعطیلی برخی از اصول قطعی و مسلم اسلامی. وقتی ما می‌دانیم که این اصول تعطیل بردار نیستند، نتیجه‌اش بطلان مقدم می‌شود؛ پس تقیه مشروع و جایز نیست.

### بررسی اشکال سوم

پاسخ به این اشکال کاملاً واضح و روشن است. مسئله این است که اساس تقیه بعنوان یک حکم ثانوی که در مواقع خاص و اضطرار و ضرورت مورد توجه قرار می‌گیرد جعل شده است. در مواقع خاص که یک عنوان ثانوی پدید می‌آید، این عنوان ثانوی مثل سایر عناوین ثانوی دیگر باعث رفع ید از حکم اولی می‌شود. یعنی اینجا اجازه دادند که با باطل همراهی لسانی و فعلی (نه قلبی) داشته باشد. اگر ما تقیه را به این عنوان ببینیم که یک حکم ثانوی است که بر عناوین ثانوی و بواسطه این عناوین مترتب می‌شود، این فرق می‌کند با اینکه بگوییم در عرض احکام اولی و موجب تعطیلی احکام اولی می‌شود. این یک نگاه کلی راجع به تقیه است که مشروعیت تقیه یک حکمی در عرض سایر احکام و عناوین اولیه نیست. جهاد، امر به معروف و نهی از منکر این‌ها همه از احکام اولیه هستند، ولی تقیه بعنوان یک حکم ثانوی است.

در این مواقع تارة مصلحت اهم اقتضاء می‌کند که از بیان حق خودداری شود. این جا عنوان ثانوی می‌شود و طبیعتاً از حکم اولی رفع ید می‌شود. اما در جایی مصلحت اهم وجود ندارد. دیگر جای تقیه نیست. پس جهاد و امر به معروف و نهی از منکر همواره بعنوان احکام و اصول مسلم اسلامی ثابت‌اند و تعطیل بردار نیستند، مگر در جایی که یک مصلحت اهم اقتضاء کند؛ که در چنین صورتی ممکن است مانند خیلی از احکام اولیه دیگر، حکم تغییر کند.

سوال:

استاد: امام حسین هم امر به معروف و نهی از منکر کرد در حالی که خوف ضرر هم داشت. در جایی که اصل و اساس باشد، این شرط دیگر اصلاً نیست. وقتی پای اصل دین در میان باشد، دیگر خوف ضرر هم معنا ندارد و آن عنوان ثانوی هم دیگر کارایی ندارد. لذا این اشکال نمی‌تواند اشکالی باشد که اصل مشروعیت تقیه را نفی کند.

### اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که با مراجعه به کلمات و سخنان خود ائمه می‌بینیم که ائمه و اهل البیت خودشان تقیه را نفی کرده‌اند. در برخی از کتاب‌ها از جمله تفسیر روح المعانی این اشکال را مطرح کرده که وقتی ما به کلمات امیرالمؤمنین رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که این‌ها خودشان تقیه را نفی کرده‌اند و فقط در بعضی از موارد آنهم در برابر کفار به استناد آیات قرآن جایز دانسته‌اند. و إلا خود اهل البیت که شیعه به آن‌ها اتکا می‌کند، تقیه را نفی کرده‌اند. از جمله این فرمایش امیرالمؤمنین که می‌فرماید: «قل الحق فی الأمن و الخوف و لا تخش إلا الله»؛ حق را بگویید، چه در حال آرامش و چه در حال ترس و از هیچ جز خدا ترسی نداشته باشید.<sup>۱</sup>

یا مثلاً در برخی از موارد از تقیه نهی کرده‌اند مثل مسح الخفین.

۱. کافی ج ۱ ص ۲۷۹.

#### بررسی اشکال چهارم

این اشکال هم وارد نیست چون آن روایاتی که عدم تقیه را در برخی موارد بیان کرده، آن‌ها موارد استثناء است. مواردی است که فقهای ما در کتاب‌های فقهی خود هم مطرح کرده‌اند. پس این مربوط می‌شود به موارد استثناء. اما آن بیان امیرالمؤمنین مبنی بر اینکه حق را در هر شرایطی بگویید، این درست است و این هم یک اصل است؛ اما مادامی که مزاحم با یک مصلحت‌آهم نباشد. اگر پای مصلحت‌آهم در میان باشد، طبیعی است که این هم مانند سایر احکام محدود و مقید باشد.

سوال:

استاد: شما اگر خوف ضرر دارید، حرف حق را بزنید. اِلَّا اینکه این خوف و این ضرر، یک ضرر عام و فراگیر باشد که متوجه به جمع زیادی از مسلمین است. اینجا که می‌فرماید: «قل الحق فی الأمن و الخوف و لا تخش إِلاَّ الله»، یعنی ملاحظه خودت را نکن، ولی اگر جایی باشد که بحث خود شخص مطرح نیست و خوف ضرر برای جمع کثیری از مسلمین است، خوف ضرر برای اصل حکومت مسلمین است، اینجا مصلحت‌آهم می‌شود. می‌خواهم بگویم اگر مصلحت‌آهم باشد دیگر این اصل کارایی ندارد. اصل اینکه انسان باید حق را بگوید و از گفتن حق ابایی نداشته باشد؛ اما حدّ این چقدر است؟ این حدّ را باید با روایات دیگر مشخص کرد. به هر حال باید توجه داشت که:

اولاً، این‌ها یک روایت را أخذ کرده‌اند و روایات دیگر را ندیده‌اند، چون ما روایات دیگری داریم که حدّ این را معلوم کرده است.

ثانیاً، اینکه ما آن مسئله‌آهم و مهم را هم داریم. یعنی ممکن است یک مصلحت‌آهمی اقتضاء کند که بخاطر آن ناچار شود حق را نگوید و سکوت کند.

پس این روایت فی نفسه چنین ظهوری دارد، ولی ما باید این دو نکته‌ای را که گفتیم در نظر داشته باشیم.

«والحمد لله ربّ العالمین»